

## محمود خان ملك الشعراء

نهضت ادبی در اسپهان - بازگشت شعراء بسبك باستان - ترقی ادبیات ایران به تشویق فتح‌المیشاه - خاندان صبا - قائم مقام - ادب، وسخنوران نامی دوران قاجاریه.

ملك الشعراء محمود خان فرزند « عندلیب » و پسرزاده « صبا » ی کاشانی است . نیای اعلاى او اصلا « دنبلی » و از مردم آذربایگان بود و در بایان روزگار پادشاهی کریم خان زند از آن استان بیاد عراق کوچید و در شهر کاشان رحل اقامت افکند . نسب دنبلیان بآل ایوب میرسند . ایوبیان در جریان جنگهای صلیبی بر مصر و شام سلطنت داشتند . سلطان صلاح‌الدین یوسف ایوبی اراضی مقدسه را از صلیبیان پس گرفت ، دولتی را که باصول ملوک الطوائفی اروپا در فلسطین تأسیس کرده بودند منقرض ساخت « گوئی دولوزی نیان » پادشاه ایشان را در کرانه دریاچه طبریه مغلوب و اسیر کرد . ریشار قلب الاسد تاجدار نامی و دلیر انگلستان را در نزدیک بندریا فا شکست داد .

از نیایگان دنبلیان که مؤلف تاریخ شرفنامه او را از امراء کشور شام شمرده عیسی بیگ است . بتلیسی میگوید عیسی با کسان و اتباع خود از شام بعراق کسوجیده بجزیره ابن عمر افتاد . جزیره ابن عمر بلده ایست بالای موصل که روستای حاصلخیزی دارد و رود دجله آن خطه را از سه سو بشکل هلال در میان گرفته است . شیخ احمد از احفاد عیسی در روزگار سلطنت ترکان آق قویونلو سرداری نامدار بوده است . حاجی بیگ از پسرزادگان او در درگاه شاه طهماسب دومین تاجدار صفوی بمزید تقرب اختصاص داشته است . نجفقلی پدر عبدالرزاق خان

امام‌معجب درین است که بمحض ورود بمحل دستگاه ساطور خود را از دست من رها نید و با قدمهای محکم و متین بسمت طبالانی که رو بروی او ایستاده بودند رفت و بیک نگاه خیره آنانرا مجبور بسکوت کرد و باوازی چنان جلی که در « بن تورنان » شنیده شد این کلمات را که هر گز از یادم نخواهد رفت بر زبان راند « منزله ازهر گونه تهمتهایی که بمن گفته اید از این دنیا میروم . مسبیان قتلم را بخشودم و از درگاه بگانه التماس دارم خونی را که شمایی جهت میریزید گردن گیر کشور فرانسه نگردد » .

دژخیمان لوئی راپای ساطور کشیدند باز زده دقیقه ازده گذشته بیک ضربه سرش را از تنش جدا ساختند . سپس آنرا بهوی سر بلند کردند و بحاضران نمودند . غریو « زنده باد جمهوری » از مردم برخاست و خجاو آن در تالار مجلس که در چند قدمی محل اعدام بود پیچید و بگوش مجلسیان رسید .

دنبلی در بیشتر اردو کشیها، جنگهای نادرشاه در کاب اوشمشیر میزده و پس از سبزی شدن  
 دواک علیشاه و ابراهیم شاه افشار با آذربایگان بازگشته و در آبادی شهر خوی کوشیده است .  
 فتحعلیخان صفا در کاشان زاد و در آن شهر نشوونما کرد . پس از رسیدن بسز رشید  
 فراگرفتن مابه ای از عام سالی چند بمصاحبت سید سلیمان « صباحی » گرائید و از آن شاعر  
 استاد استفاده بسیار کرد . صباحی اهل بیدگل کاشان بوده . در فنون دانش بویژه ریاضیات  
 دستی داشته و بسال ۱۲۰۶ هجری قمری در گذشته است . این حسحال از اوست :

کمان چرخ که تیرش یکی خطا نکند      بجز سرا هدف باوک بلا نکند  
 بروی هیچکس از قهر خنجری نکشد      که تا نخست مرا دست آزما نکند  
 گرفتم آنکه شود چرخ مهربان زین پس      گرفتم آنکه فلک بعد ازین جفا نکند  
 مراچه حاصل از آن، مرک چون امان ندهد      مراچه سود ازین ، عمر چون وفا نکند

پس از وراج سبک متکلف دوره مغول و تیموریان و جمله بندیهای پیچیده و خیالبافیها  
 و نکته سنجیهای ویژه دوران صفویان ، که آنرا سبک هندی نامیده اند . کارنظم و نثر پارسی  
 از راه راست منحرف گشت و رفته رفته روبه پستی نهاد . در نیمه دوم سده ۱۲ هجری قمری  
 یک نهضت مهم ادبی در ایران برای بازگشت بسبک اساتید باستان پدید آمد . اگرچه محمد  
 ظاهر نصر آبادی اسپهانی در تذکره نفیس خرد ، که مشتمل بر شرح حال و نمونه آثار هزارتن  
 از سخنوران روزگار صفوی است چند جا مینویسد فلان شاعر بشیوه پیشینیان شعر گفته و سبک  
 استادان باستان را اقتفا کرده است .

مرکز این نهضت شهر زیبای اسپهان بود و طرفدارانش چند شاعر خوش قریحه استاد  
 بودند . از جمله سید محمد شعله اسپهانی ، سید علی مشتاق اسپهانی ، محمد عاشق اسپهانی ، میرزا  
 نصرالدین محمد اسپهانی ، محمد تقی صهای قمی . ملاحسین رفیق اسپهانی . لطفعلی آذربایگدلی  
 شاملو . سید احمد هاتف اسپهانی ، سید سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی (به ترتیب سال رحلت)  
 بودند . در آن زمان اسپهان در انواع علوم و معارف و اقسام فنون و بدائع گلشنی با طروت بود .  
 این عندلیبان شاخسار فصاحت آن شهر را کانون شعر و ادب ساختند ، جوانان باذوق را پیرامون  
 خود گرد آورده بسبک باستان رهبری کردند . روزگار هم مساعدت نمود . زیرا کریم خان زند  
 فتنه و آشوبی که پس از کشته شدن نادرشاه در ایران برپا شد و هر ناحیه بدست متقلبی افتاد  
 فرونشاند و سائل آسایش و رفاه را برای ایرانیان فراهم آورده بود .

افکار جریان نویینی گرفت و گویندگان مستعد شیوه سخن و طرز بیان رودکی ، دقیقی ،  
 کسایی ، فردوسی ، عنصری ، فرخی ، منوچهری ، مسعود سعد سلمان ، امیر معزی ، سنائی ،  
 ادیب صابر ، انوری ، خاقانی ، نظامی و سعدی را پیروی کردند و بسبک استادان باستان  
 قصیده و غزل و مثنوی گفتند . ولی بهره کامل نصیب شعراء دوران فتحعلیشاه قاجار و جانشینان  
 او شد .

محمد حسین فروغی در تاریخ ایران مینویسد « یکی از خصائص دوره قاجار به ترقی  
 ادبیات ، یعنی نظم و نثر پارسی است که پس از قرنهای خمود و انطفاء باز روشنی و جلوه و

روتقی یافت. فتح‌المیشاه مشوق و مربی ادباء بود و قدر این جنس مردم را خوب میدانست، چنانکه سی هزار تومان (معادل ۳ میلیون ریال امروز) وام میرزا عبدالوهاب نشاط را پرداخت و دیگران را نیز بجوائز و صلوات و افره نواخت.

در روزگار فتح‌المیشاه دوندۀ با استعداد نظم و شر را براه راست آوردند. یکی ملك الشعراء فتح‌المیخان صباى كاشانى كه شعر را بسبك باستان بازگشت داد و دیگری سیدالوزراء میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی متخلص به «ثنائی» که شر را از سنگلاخ بیرون کشید. و بر حسب اتفاق چندین گوینده و نویسنده با ذوق دیگر نیز بوجود آمدند و در سایه تشویق و عاطفت فتح‌المیشاه بمقامات بلند رسیدند. ادبیات ایران ترقی کرد و این دوره سومى دوره سلطان محمود غزنوی و ملك سنجر سلجوقی گردید.

میرزا ابوالقاسم قائم فراهانی پسر سیدالوزراء میرزا عیسی الحسینی مشهور بمیرزا بزرگ قائم مقام است. فتح‌المیشاه پس از رسیدن بتاج و تخت ایران پسر جوان دلیر خود عباس میرزا را ولیمهدی داده فرمانفرمائی خطه آذربایگان فرستاد و میرزا بزرگ را که وزیر فاضل و نیکو کار و خوشتمن دار بود مأمور تربیت و پیشکاری او ساخت. چون در آن روزگار سفیران خارجه در تبریزی ماندند و تعلیم نظام جدید بسپاهیان آذربایگان داده میشد ولیمهدی عنوان نائب السلطنه و پیشکارش عنوان قائم مقام الصداره داشتند. عباس میرزا بسال ۱۲۴۹ در گذشت. فتح‌المیشاه پسر او محمد میرزا را بر عایت عهد نامه تر کمنچای ولیمهدی داده با میرزا ابوالقاسم قائم مقام به تبریز فرستاد. سال دیگر هم خودش جهان را پسرود گفت. و پسران رشید او هر يك طمع در تاج و تخت کردند. علی میرزا ظل السلطان در تهران و حسنعلی میرزا فرمانفرما در شیراز رسماً پادشاهی نشستند. و تفرقا فرقا و کل جریرة، فیهاهیر المؤمنین و منبر. قائم مقام که در علم و خرد و کردانی و فصاحت و بلاغت و تقریر و تحریر بی نظیر بود (یقرله بالفضل من لا یوده. و یقضی له بالسعل من لا ینجم) بنانی سحر آثار و بیانی معجزه کردار داشت. ولیمهدی جوان را به تهران آورده بر تخت طاوس نشاند و خود صدراعظم شد. اردوهای بدفع فرمانفرما و مدعیان دیگر فرستاد. نظم و امنیت را در کشور برقرار ساخت. ولی چون در باریان را در کارهای دولتی مداخله نمیداد ایشان در خلوت بنای سعایت را گذاشته پادشاه جوان را از او متصرف کردند.

روزی محمد شاه. در سال دوم سلطنتش، بمستوفیان فرمود که ۳۰۰ تومان مستمیری سالیانه برای حاج میرزا عباس بیات ایروانی مشهور بمیرزا آقاسی از دفتر بگنرانند. حاجی که خود را حکیم و مرشد میدانست به تقریبی در تبریز بمجلس محمد میرزا راه یافته و بنوید تاج و تخت او را مرید خود کرده بود. همین که فرمان را نبشته بنظر صدر اعظم رسانیدند بر آشفته درهم درید و گفت: با این مبلغ هنگفت که از دسترنج بینوایان ایران بمیرزا آقاسی دیوانه میدهد میتوان سی سرباز گرفت و بحفظ ثغور گماشت.

شاه بامدادی در کاخ نگارستان بار داد. قائم مقام که در کاخ لاله زار بود علی الرسم سلام آمد. پس از سلام محمد شاه وی را در خلوت خوانده بدست آویزی چند با او در مقام

عتاب و حجاب برآمد. قائم مقام مکنون شه را دریافته گفت: من چنان وزیر بودم که با نفر مردم آذربایگان و توهم ایرانیان از توقدان پول و لشکر و اسلحه و مونیون و کثرت شماره شاهزادگان و ایلخانان مدعی تاج و تخت و جلوس ظل السلطان و فرمانها ترا آورده بر تخت طاوس که از بی استعدادی و کم حالی هوس آن را هم نداشتی نشانیدم و کشور را که بنگاه فتنه و آشوب بود منظم کردم و در تدبیر پس گرفتن قفقاز و گشودن افغانستان بودم. شاه جوان حق خدمات او را نشناخته، از فرط غضب از جای جست و دست بخنجر مرصعی که در کمر داشت برده ضربتی بشاه قائم مقام زد. و زآن پس فرمود او را در سردابه کاخ زندانی کردند. و نمشب اسماعیل قراجه داغی سرهنک دژخیمان کر باس بحلقش تپانیده و چندان با سنبه تفنگ زد تا جان سپرد. خدای روانش را با نوار رضوان و اشمه غفران منور دارد. لم یعلم العالمون ما فعدوا. منه و الاقربون ما فعدوا ما فقد فردمن الانام کمن ان مات ماتت لفقده امم. علاقه مندان بترقی ایران از سوز این حادثه لعل جگر گون از دیدگان بر زر رخسار فشانند و جای آن بود.

از منشآت قائم مقام است:

روز وصل دوستداران یاد باد      یاد باد آن روز گاران یاد باد  
 آری، مصاحب یاران صادق و دوستداران موافق ممتی است که قدر آنرا ندانند.  
 ای هممنسان که پیش یارید      این شکر چرا نمیگزارید؟

قوم موسی دروادی تیه که مانده آماده و نعمت موجود و کباب بی آتش و دود از جانب رب و دود میرسید قدر ندانستند، شکر آن نگزاشند، خواهش بصل و توم کردند و عدس و فوم خواستند، لاجرم نوبت تغییر نعمت رسید و اشرف با خس مبدل گردید. درین صورت قدر صحبت آقا علی رشتی را خوب باید دانست و الا آماده مصاحبت آقا عمری باید شد.

این چکامه را پس از پیروزی یافتن لشکریان روس و تحمیل کردن پیمان ترکمنچای بر ایران و گرفتن میلیونها غرامت جنگ سروده است:

روزگار است این که گه عزت دهد که خوار دارد      چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد  
 مهر اگر آرد بسی بیجا و بی هنگام آرد      قهر اگر دارد بسی نا ساز و ناهنجار دارد  
 گه بخود چون زرق گیشان تهمت اسلام بندد      گه چو رهبان و کشیشان جانب کفار دارد  
 گه به تبریز از پترسبورگ اسپهی غدار راند      گه به قفلیس از خراسان لشکری جبار دارد  
 گه بلوری چند از آنجا بر سفائن حمل بندد      گه کروری چند از این جا بر هیوانان بار دارد  
 این قطعه شکوائیه را پس از معاهده گلستان که بجرم آنکه در انجمن شورای روحانیان عوام فریب و سران کشوری و لشکری گفته بود «تجدید جنگ با روس روی ندارد» بشهد تبعید شد، سروده است:

ای وای که یک غلط گفتم      از گفته خویشتن پشیمانم  
 جز جاده کوی تو نمیدانم      با این همه وسع ملک سبحانم  
 خاک ره شاه هشتمین بودن      به از شاهی روم و ایرانم

ولی خلعت آخرت پیوشانم

وی خاک بخویش ساز بنهانم

ای دست اجل بگیر بازویم

ای سنک لحد بفرق من بشین

صبا ، پس از رسیدن فتحعلیشاه بتاج و تخت ، از زادگاه خود کاشان به تهران آمد و بدربار پادشاه قاجار تقرب حاصل کرد و کارش بالا گرفت . شاه او را بر کشیده بیایه بلند رسانید و پیاداش چکامه های نغز و مثنوی شیوائی که در ستایش آن شهیر یار شعر دوست شاعر پرورد عنوان ملك الشعرانی و منصب احتساب الممالکی یافت . سالی چند هم فرماندار قم و کاشان شد .

صبا عمری دراز کرد و اشعار بسیار گفت و در هر گونه شعر از تغزل و تشبیب و مدیحه و نسیب استاد بود . در چکامه سرائی و نظم مثنوی طرز خاصی داشت بیشتر همت بر رعایت معانی و الفاظ و مراعات صنایع و بدایع میگماشت . دیوانش ۱۵ هزار بیت است و مثنویهای شهنشاه نامه و خداوند نامه اش افزون از ۶۰ هزار بیت . گلشن صبا و عبرتنامه از رسائل منظوم اوست و بر فرط فضل و هنروری و وفور کمال دانشوری وی دلیلی روشن است . شهنشاه نامه را که در ذکرو قایع دولت فتحعلیشاه و متأثر آقا محمد خان و پدران ایشان است در سه سال منظوم ساخت .

به سی سال این پهلوانی سخن که آراست فردوسی انباز من

بگفتن من از فرسه خواستم بسالی سه مایه آراستم

خداوند نامه در آثار رسول اکرم و دلیریهای امیر المؤمنین علی در غزوات بدر و احد و خندق است . فاضل خان گروس در تذکره « انجمن خاقان » میگوید « سالی فتحعلیخان صبا برض ۶ چکامه تخفیفی در تکالیف مردم کاشان خواست . دارای بهانه جو و داور ملک خو خاطر جناب ملك الشعراء را شاد کرده بصله ۶ قصیده فریده ۶ هزار تومان تخفیف مقرر داشت . »

در نهنیت جشن نوروز سروده :

شاهد جان پرور نو روز تن آراسته آفتاب و ماه از مشکین برن آراسته

زیب در زب و طراز اندر طراز انگیزه باغ در باغ و چمن اندر چمن آراسته

مرسله در مرسله از ارغوان آویخته غالیه در غالیه از یاسمن آراسته

کوه و دراز بسد و اعل و عقیبی افروخته باغ و راغ از سوری و سوسن آراسته

در توحید باری تعالی ، از شهنشاه نامه :

بنام خداوند بیش نگار خرد آفرین آفرینش نگار خداوند این گوهرین بارگاه

برافروز این عنبرین دستگاه ز پیدائی از آفرینش عیان ولی از خداوند بیش نهان

بهر ذره او بر شده آفتاب بهر قطره او ژرف در بای آب به بیننده آفریننده بین

بژرفی یکی درد بیننده بین که یار است زین خورد بیننده ات دری زی بزرگ آفریننده ات

در بی تباتی جهان گذران ، از گلشن صبا :

شنیدم یکی عارف سالخورده در آن دم که روشن روان میسپرد

تن پاکش از تابش آفتاب چو موم اندر آتش چو شکر در آب

یکی گفتش : ای پیر دیرینه روزا تن از تابش آفتاب بسوز

بستی چرا در سرای سینج  
بناباید و گفتا: درین روز کم  
نسخی سرائی بی دفع و بیج ؟  
گر آسایش از سایه نبود چه غم؟

صبا بسال ۱۲۳۸ در گذشت. فتحعلیشاه عنوان ملك الشعرائی در باروا بمحمدحسین خان  
عندلیب پسر مهینش داد و حق تازه گذشته را در فرزندش نگاهداشت. خاندان صبا خاندان  
شعروادب بوده است. چون آن پادشاه، پس از ۲۸ سال شاهی و کامرانی بسال ۱۲۵۰ در  
اسپهان جهان را بدرود گفت و پسرزاده اش محمدشاه از تبریز به تهران آمده تاجگذاری کرد  
اشعه خورشید تربیتش بر ساحت احوال عندلیب افتاد، او را بر کشید و صلمتهای گران بخشید.  
ملك الشعراء عندلیب ادیبی هنرمند و در چکامه سرائی بسبک خراسانی استاد بود.  
علاوه بر نظم تغزلات شیرین و اشعار نمکین در نثر هم دستی داشت و منظورات نیکومی نگاشت  
و از هنرهای زیبا ( پیکرنگاری و منبت کاری ) هم بی بهره نبود. امیرالشعراء رضاعلی هدایت  
در تذکره « مجمع الفصحاء » اخلاق عندلیب را بسیار ستوده است.

نسیم گل چو بان خلق نسبتی دارد  
بصد زبان بستاید هزارستان را  
در مرثیه پدر والا گهر خود سروده است:

کردیم ای چرخ اشک سرخ بدامن  
شخص سخن را کز اوست عاقله دروای  
زین غم جانسوزای سپهر جفا کار :  
ازین هر مویی از جفای تو خیزد  
این تغزل شیوازاده طبع در افشان اوست :

عشقبازان چو حدیث از شب هجران آرند  
از گل چهرش و از سنبل بیچان زلفش  
توده توده بورق عنبر سارا ریزند  
نقش لعل لبش ارجای گزیند در چشم  
باغبانان نشانند دگر سرو بیابغ  
تشنگان رشته امید در آویخته اند  
دستها سوی گریبان رود از مشتاقان

عندلیب شاخسار فصاحت تا آغاز روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه زیست. پسرش محمود  
خان بسال ۱۲۲۸ در تهران بجهان آمد و چون بسن رشد رسید علوم عربیه و ادبیه و ریاضی و  
هیئت و حکمت و عرفان را نزد عم دانشمند خود محمدقاسم خان « فروغ » فرا گرفت.

فروغ شاعری استاد و در ذوق و قریحه عدیم المثال بود و از ادبیات و ریاضیات و حکمت  
بهره ای وافی داشت. ادیبی نکته سنج بود. خوابهای فنکاهی برای برخی از رجال معاصر  
خود دیده و باقام شیوائی نگاشته است. این تغزل بدیع از اوست :

از بی آشوب دل آن ترک سمنبر  
از زلف و رخ آویخته شمشاد ز نسیرین  
بر چهره همی برشکنند جمعد معنبر  
از روی و خط آمیخته کافور معنبر

از طره گهی جامه کند بر تن خورشید  
بر مهر گه از مشک بر آهیخته شمیر  
من فتنه آن مور کز آن ماه بجوش  
ماه است، برخ گرانهد طره مشکین  
یک موی میانش که کشد اینهمه سیماب؟

از چهره گهی پرده درد بر رخ خاور  
بر ماه گه از مور برانگیخته لشکر  
من بنده آن مشک که ز آن مهر بچنبر  
سرو است، بیرگر نکند دیبه ششتر  
یک قطره دهانش که دهد اینهمه شکر؟

در پایانهای روزگار محمد شاه که مبتلی به تفرس و بیشتر بستری و نالان بود اللهقلیخان ایلخان ایل قجر، که پسر موسی خان قاجار و دختر زاده فتحعلی شاه و پسرزن حاج میرزا آقاسی صدر اعظم ایران و مرشد پادشاه بود، در امور کشوری و لشکری اختیار و اقتداری یافت و بزرگان نیز مطاوع او گشته بودند و طمع در تاج و تخت کرده باندوختن مال و گرد آوردن اسلحه و جذب قلوب رجال پرداخت. حاجی آن جوان متهور را به استانداری بروگردولرستان فرستاد و محمودخان را که پاکنهادی شایسته و معاملات دان بود و در جوانی خریدپیران داشت بهصاحبت و پیشکاری او برگزید، مگر این این اندیشه باطل را از سرش بیرون کند. محمودخان با تجلی آراسته با ایلخان رفت و کار آن استان را نیکو ضبط کرد.

اللهقلیخان در عنفوان شب سبب شادی دوست و بد خو بود. سری بر غرور و روئی درخشنده و دستی بخشنده داشت. شهما در بزم انس چون چند دور میگذشت و باده در او اثر میکرد باندک چیزی متغیر میگشت و آن غضب گاه گاهی بدرجه ای میکشید که دست بسلاح میبرد و ندیمان و خنیاگران بسان برگ بر درخت همی ارزیدند.

چون ایلخان در بروگرد هم دست از تهیه و سائل و سامان طنیان بر نداشت، اسب و اسلحه میخرید و سران الوار را بخود جلب میکرد، احکام دربار را بعصیان و بی التفاتی تلقی می نمود و برای تاخیر به تهران میساخت. محمود خان از پایان کار ترسیده نامه ای بپدر نگاشت که توسط محمد تقی سپهر بصدر اعظم عرضه شد. شاهزاده با عزت و مادر اللهقلیخان از تهران به پسر نیش که بیدار کار خود باش. و او چند تن از فدائیان را گماشت که فرصتی جسته ناگهان پیشکار را بکشند. محمود خان نیمشب، فی امان من لیل الظلام، از بروگرد گریخت و تا قم جایی نیاسود و از دست ایلخان بچست که بیم جان بود. چون بدان شهرچه مقدس رسید در یکی از حجرات صحن امام زاده برسم پناهنده گان نشست.

گوشه نامر ادیش داد و صد بلا اما جان  
هست قفس حصار تن مرغ شکسته بال را  
راز ایلخان از پرده برون افتاد که سر خروج و اندیشه استیلا و استعلا دارد. صدر اعظم سخت مشغول دل گشت و جای هم داشت که نه خرد کاری بود. بالاخره اللهقلیخان پیش از آنکه فساد بر انگیزد تعقیب و در سال ۱۲۶۲ بکشور عراق تبعید شد. محمد شاه هم با هزاران درد و دریغ جهان را بدرود گفت و حاج میرزا آقاسی از صدارت افتاده راه سفر عراق را پیش گرفت. این تبعید برای ایلخان سودمند بود، از خواب غفلت بیدار شد، دست از ملاحی کشید، بصحبت اهل صلاح و دانشمندان گراید. چند بار از بغداد باستانبول و اداء فریضه حج را بحجاز رفت. سفری به هندوستان و دو سفر هم بمالک اروپا کرد. از

افکار نوین و ترقیات مهمراقیه و آئین و نظامات اقطار متمدن معلومات مفیده بدست آورد . و پس از ۲۷ سال بایران باز گشته در سلك وزراء دارالشوری در آمد . در پیشگاه سلطنت رتبت و مکاتبتی یافت و در سلام عام روزهای عبد رسمی مخاطب ناصرالدین شاه بود .

سود سفر پر خطر بروگرد محمود خان ادراك فیش صحبت سید علی میرزا ، لر بی سواد ژنده پوش مرتاض ، بود . شادروان سید مهدی نبوی «مفاخر الدوله» داماد محمود خان میگفت مکرر از خان شنیدیم که سید را در جهان هیچ چهول نبود . و داستانهای شگفت آوری از روشن بینی و صفای باطن او داشت . آری ، هر نیک نهاد مستعدی که از آرایش آن آسائی دست شسته برای وصول بحقیقت راه طریقت پوید اوح دلش صیقلی و ضمیرش روشن گردد ، صور حقائق و اعیان ثابتہ در آن مرآت صافی عکس اندازد ، الهامات غیبی و واردات لاریبی آن منهل مصفی را مورد مدرکات عقلی و مجموعه معانی سازد و از پرتو سراج و هاج پیدی الله بنوره من یشاء بمرتبه ای رسد که عواقب امور را پیش از ظهور به بیند و خواتیم اشیاء را قبل از مبادی مشاهده کند .

محمود خان که طبعی لطیف و خاطری قوی و فضلی تمام داشت ، پس از گذشته شدن پدرش عندلیب ، عنوان ملك الشعرائی دربار ناصرالدین شاه پافته وجیه گشت و نام گرفت . بزودی مورد توجه پادشاه جوان ایران و احترام میرزا نصرالله نوری مشهور به میرزا آقاخان صدر اعظم و وزراء و شاهزادگانی عظام گردید .

هدایت در تذکره مجمع الفصحاء میگوید « ملك الشعراء محمود خان ، با آنکه در حضرت شاهنشاه بزمید تقرب اختصاص دارد ، هیچ گاه از آنکسب هنر باز نمانده و در مراتب علم بتوقف مقامی قانع نگشته ، ایام عمر عزیز را بلهوی و لعب و عیش و طرب تضييع نکرده و دامن تقدس را بادناس شهوانی نیالوده است ، پیوسته با ارباب حال و اصحاب کمال می- گذراند » .

آری ، محمود خان در علم و ادب و فصاحت و بلاغت و نظم و نثر بدرجه کمال رسیده و از هر دانش بهره ای اندوخته و از هر دفر طرفه ای اقتباس کرده بود . در علوم عربیت و ادبیت و تاریخ و سیر احاطه کامل و از ریاضی و هیمت و نجوم بهره وافق داشت .

فتی کان الفضل لم یخلق الا لاجله . طبعش از فضل گلستان هنر ، رویش از لطف بوستان هنر ، در صنایع مستظرفه مانند حسن خط و بیکر نگاری ( نقاشی ) و بیکر تراشی ( حجاری ظریف ) و منبت کاری نظیر نداشت . قلم نستعلیق و تملیق و شکسته را بسان استادان نامی آن خطوط می نشست ، شطرنج را خوب میباخت ، موسیقی میدانست ، در نقاشی قدیم و جدید بویره پیکر نگاری و دورنما سازی استادی بیمانند بود . در بیکر تراشی و منبت کاری روی چوب و عاج جادوگری میکرد . نمونه کارهای دستی و هنر نماییهای او در موزه پادشاهی ( کاخ گلستان ) موجود است . از جمله شیشه ای هست که در آن مجلسی از عاج و چوب با کمال ظرافت و زیبایی ساخته است . میتوان محمود خان را مظهر ذوق و استعداد ایرانی و استاد هنرهای زیبای ایران در نیمه دوم سده ۱۳ هجری قمری و صدر سده ۱۴ دانست .



محمود خان ملك الشعراء علاوه بر علم و هنر فضائل اخلاقی و تقوی و پرهیزگاری و عزت نفس داشت. آزاد مردی فرزانه و متین و فروتن و خویشمن دار و در دوستی ثابت قدم بود و از دلبستگی بمادیات و زخارف جهان فریبنده اعراض داشت. اعراض دنیائی پیش چشم او محلی و وزنی نداشت. ناصرالدین شاه، که قدر ملك را بخوبی میشناخت و باندازه فضل و هنرش مینواخت و بروی اعتمادی تمام داشت، خواست او را بسفارتی بفرستد نپذیرفت. چه باشد نازش و بالش ز اقبالی و ادباری. که تا برهم زنی دیده نه آن بینی نه این بینی.

محمود خان، با اینکه مردی نیک محضر و شیرین سخن بود، در مجالس و محافل اغلب خاموش و مانند اقیانوس بیخروش بود. توگویی جهانی است بنشسته در گوشه ای. ولی چون بضرورت لب سخن میگشود کلامش مشتمل بر حقائق و دقائق و مستشهادات از قرآن کریم و حدیث شریف نبوی و گفته های بزرگان از نظم و نثر پارسی و تازی بارعایت بلاغت و ایجاز بود.

هو نکته الدنيا و كل كلامه      نکتة تقی‌دهن و هی سیر  
چون ابر که بر روی چمن گل بیزد      از درج لبش لؤلؤ معنی ریزد

در بیان مطالب حسن تعبیر و نکته سنجی و بذله گوئیها داشت. منزلش مرجع ارباب کمال و مجمع اهل حال بود. هر چه گفتندی و شنودندی سراسر لطائف حکایات و بدائع کلمات و طرف اخبار بود.

شاعران سده سیزدهم ایران همگان میکوشیدند که خود را بیشتر شبوه استادان باستان، یعنی سبک خراسانی، نزدیک کنند. ادباء برجسته و سخنوران نامی عصر درخشان فتحعلیشاه وزیر رسائل میرزا عبدالوهاب الموسوی معتقدالدوله نشاط اسپهانی، سیدالوزراء میرزا ابوالقاسم الحسینی قائم مقام فراهانی، صاحب دیوان میرزا تقی علی آبادی، فاضل خان محمد راوی گروسی بایندری، ملك الشعراء فتحعلیخان صدای کاشانی، میرزا عبدالله شهاب ترشیزی، میرزا محمد شفیق وصال شیرازی، مجتهد الشعراء سید حسین مجمر اسپهانی، سید محمد سعید فداه اردستانی، صدرالشعراء میرزا نصرالله مفلح تهرانی بودند. میرزا مهدی فروغ فرخی اسپهانی، میرزا محمد تقی سپهر کاشانی، تاج الشعراء میرزا نصرالله شهاب اسپهانی، میرزا عباس فروغی بسطامی، میرزا حبیب الله قآنی شیرازی، حسینقلی سلطانی کلهر کرمانشاهانی، میرزا ابوالحسن یغمای جندقی، شمس الشعراء میرزا محمدعلی سروش سدهی اسپهانی، ابوالنصر تنج الله شیبانی کاشانی، محمود خان ملك الشعراء تهرانی دنباله آن دوره را تا نیمه های روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه امتداد دادند. در کمتر دورانی این اندازه ادیب و شاعر و فروزندگان قدر اول آسمان ادب فراهم شده اند.

در میان سخنوران نامداری که تا پایان سده ۱۳ هجری قمری در ایران پدید آمدند سروش و شیبانی و محمود خان در چکامه سرائی بسبک خراسانی بیمانند بودند و قصیده را بی اندازه شبیه بقصاید غرانی غنصری و فرخی و مشوچهری و معزی و صابر سرودند. میان این سه تن سروش استادی پر شعر، شیبانی اندکی ضعیف ولی اشعار محمود خان رشک لؤلؤالاست.

ظرافت و زیبایی خاص معانی بکر و مضامین نثری دارد. میتوان گفت او نزدیکترین گویندگان دوره گذشته (فاجاریه) بسبک استادان باستان بوده است. طبع روان و ذوق سرشار و شیوه لطیفی داشته است.

ملك الشعراء محمود خان صاحب طبع نغراء و طبیعت حساس است و در سخن راه تعقید و تکلف نمیپسارد. کلامش منظم و منسجم، بیانش مطبوع و دانشین، رفت و سلاست و حسن قریحه در شعرش هویدا است و جای جای که بدائع اوصاف و روائع تشبیهات گفته داد سخن داده است. در وصف خزان و مدح حاج ملاعلی کنی فقیه تهران میگوید:

هر آنچه آن گشت ابعدا این شد اقرب <sup>۱</sup>	بیامد ماه قوس و رفت عقرب
بسیم اندوده شد پای مخضب	خرامان کبک را بر دامن کوه
نکارین پای در سیمینه جورب	در آوردند گویی نو عروسان
صف ناز و که بدچون سطر معرب	الف و از بند نک عریان و ساده
چوزنگی بچگان در درس مکتب	به نکرار نندازان بر یکی حرف
چو در هم رفته خطهای مورب	بشورد بر هوا برف از بر باد

محمود خان در حسن تنزل و شیرینی بیان و توانایی بر تعبیه معانی لطیف در قوالب الفاظ مأنوس و احتراز از بکار بردن کلمات وحشی زیر دست بوده و شعرش خالی از حشو قبیح و تصنعات ناپسند است، منانت و بختکی و آسانی و روانی را جمع کرده است. تنزل یعنی داستان حسن و جمال دلبران و نیاز و ناز عاشقان و معشوقان و طالب و مطلوب.

دردل ز منت گویی ختمی است به پنهانی	امروز نگار نیا با من بدگرسانی
و امروز گره داری از خشم به پیشانی	دی تازه رخ و خندان بودی صنما با من
از خنده بنگشانی آن لعل بدخشانی	صد قصه کنم پیشت صد طبیعت و لایع آرام
و امروز بدان مانند کز کرده پشیمانی	تو کرده بدی پیمان کدم هیچ نیازی
چون پسته بد آن لعلت پیوسته ز خندانی	امروز چه افتادست جانا که شب دوشین
در خشم شوی و ز من رخساره بگردانی	در گوش تو گر خواهم نرمک سخنی گفتن
جانانسه چنین باشد تو خوی مرا دانی	گر ز آنکه بگفتند من یار دگر دارم
در عشق توام یکتا چون نیست ترانانی	آن دل که ترا دادم هرگز نونستانم
ز آب خردش جانا نیکوست که بنشانی	بد گو بدلت اندر آتش چو بر افروزد
من روی ترا بینم تو شعر مرا خوابی	خواهم که بیزم اندر همخوی شوی با من
با شادی و با رامش بیش آبی و بستانی	چون جام فرا دارم درهم نکشی رخ را
کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را	بدین درجه از سادگی و شیرینی و جزالت
برساند؟ در وصف بهار و طراوت گلزار سروده است:	

غلطان شدند از بر البرز آنها	از کوه بر شدند خروشان سحابها
بگرفت زلف سنبل از آن بادتابها	باد صبا بیامد در بوستان گذشت

۱- زمی ساغر کن ای ساقی لب لب که آمد ماه قوس و رفت عقرب

دوشینه بادهای ترازسوی بوستان  
چون صد هزار جام بلورین واژگون  
خوبان سپیده دم سوی بوستان شدند  
وقتی خوشست، عاشق دلداده را کتون  
زین فصل و بابها که کتاب زمانه است  
جز روز خرمی نبود در حساب عمر  
زین انقلابها که جهانراست غم مدار

بر روی گل زدند سحر که کلابها  
بر آبدان ز ریش باران حبابها  
از بهر دیدن رخ گسل با شتابها  
در خانه داشتن توان با طنابها  
تو اختیار فصل و طرب کن زبانها  
ما برگرفته ایم ز گیتی حسابها  
کاندر پناه شاهی از این انقلابها

شعر بدین شیوایی و روانی در وصف بهار و فصل خرمی گلزار مایه تفریح طبیعت هر آدم با ذوق و حس و بهترین سرگرمی است که در هنرهای زیبا اگر نظیری داشته باشد نقاشی و موسیقی باشد. وصف زیبایی طبیعت را در اردیبهشت ماه چه نیکو گفته است:

سوی باغ آی نگار یسا لختی با من  
که گل سوری از خنده گشو دست دهن  
سوی دیگرش سپید است ز بشکفته سمن  
ابر میگردید و میخندد از آن گریه چمن  
شمعی افروخته بینی ز بر سبز لگن  
زین سپس خیمه نگار را بلب جوی بزن  
در کش از دست غم و انده گیتی دامن  
و آن درختی که غم آرد بر از بیخ بکن  
کس نداند که چه میزاید این آستن  
از درهای شاهوار است که در باز گشت ناصرالدین شاه از سفر سرورده:

بسحر گساهدان قمری چو در آید بسخن  
من سپیده دم فردا بسوی باغ شوم  
یک سوی دشت ز نورسته بنفشه است کبود  
رعد مینالد و میبالد از آن ناله گیاه  
هر کجا بگذری از لاله خود روی براه  
لب هر جوی پراز لاله شد و مرزنگوش  
دست در دامن شادی زن و در نوبت گل  
غم یکی میوه تلخ است از او هیچ مخور  
در دل اندیشه مدار از شب آستن از آنک  
دوست پاداش کجا بیند و دشمن کثیر  
زین سفر بر ملک روی زمین گشت عیان  
مایه لشکر و اندازه کشور بشناخت  
کشوری ساخت چو دلدار که آراید روی

تسا شهشبه نهد بر تن خود رنج سفر  
رازهایی که ندانست کس آنرا بخبر  
تا که لشکر شد از اولشکرو کشور کشور  
لشکری ساخت چو طاوس که بگشاید پر  
دیوان محمود خان نزدیک ۲۵۰ بیت است که خود در پایان عمر از میان چندان قصائد  
غرر و نفائس درر که از طبع وقادش زاده بود برگزیده. شعری که از او مانده ایندک ولی  
بسیار دلپذیر است. گفته هایش همه بامتیاز جزالت و عنودت مقرون و بالفاظ عذب و معانی  
بکر مشحون است.

محمود خان بسال ۱۳۱۱ هجری قمری، دو سال پیش از کشته شدن ممدوحش، در  
تهران درگذشت. چون مرگش را بناصرالدین شاه آگهی دادند گفت دریغ از ملک الشعراء  
یگانه روزگار خود بود. چنو کم یافت میشود، و بسیار تأسف خورد. آری دریغ مرد فاضل  
هنرمند که میرد. کالبد محمود خان را در شهرری در خاکدان «جیران» که پس از دو  
سال مدفن ناصرالدین شاه شد بخت سپردند. خان بر آن طائر عرش آشیان خوش باد.